

متن پیاده سازی شده جلسه چهل و هشتم سال دوم درس خارج اصول فقه 17 دی ماه 1401

صفحات 145 و 146 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

امر دوم: الصحيح و الأعم

در جلسه گذشته وارد بحث جدید، تحت عنوان «فی الصحيح و الاعم» شدیم و این از بحث هایی است که حداقل نزد بسیاری از علماء اثر اجتهادی بزرگی دارد.

اولین کاری که به نظر ما می بایست انجام می شد به تعبیری که به کار بردیم: وقفه لدی عنوان المقال؛ یعنی یک توقفی در اول گفتار و عنوان داشته باشیم و این عناوین را توضیح بدهیم. در توضیح عناوین به صحیح و فاسد رسیدیم، چون اینطور بیان شد که آیا اسامی عبادات (و معاملات) برای خصوص صحیح است یا بر اعم از صحیح و فاسد اطلاق می-شود؟ در مورد ماهیت صحیح و فساد عرض کردیم که باید توقفی داشته باشیم، مثلاً معروف است که صحت از احکام وضعی است و این شارع است که مثلاً حکم به صحت معاملات می کند. حالا در اینجا باید بررسی شود که مراد از صحت چیست؟ اصلاً صحت از احکام شرعی است یا اینکه صحت یک واقع یا یک انتزاع است؟

مثلاً وقتی کسی نماز را با تمام شرائطش می خواند می گوییم نمازش صحیح است، حالا این صحیح بودن حکم شرعی است و شارع آن را جعل کرده است و حکم وضعی است یا اینکه صحیح یک واقع است (نه واقع خارجی)، یعنی چیزی است که عقل ما به آن حکم می کند، مثلاً وقتی می بینید شخصی نمازش را صحیح خواند، می گویید نمازش صحیح است، حال این صحیح است یعنی مأتی به این شخص مطابق مأموریه است و این مطابقت مأتی به با مأموریه که صحیح را در آن به کار می بریم حکم شرعی نیست بلکه بنا بر تعبیر مرحوم آخوند «مما يستقل به العقل» است، یعنی عقل حکم قاطع می کند.

اما مثلاً شخصی نماز می خواند و فراموش می کند حمد یا سوره را بخواند و به رکوع می رود، می گوییم نمازش صحیح است. در اینجا این صحیح بودن چون مطابقت مأتی به با مأموریه نیست بلکه به معنای سقوط قضاء یا اداء است، این حکم شرعی است، به اینکه شارع تخفیفاً و منناً با اینکه اینجا مقتضی دارد حکم به سقوط قضاء و اداء کرده است. به همین خاطر اگر بگویید من نماز خواندم و بعد یادم آمد وضوء نداشتم، به سبب «لا تعاد» می گوییم نماز را دوباره بخواند. ولی اگر بگویید نمی دانستم لباسم غیر طاهر است و نماز خواندم، به سبب «لا تعاد» می گوییم صحیح است. لذا شارع در بعضی موارد سخت گیری کرده است و در بعضی موارد منت گذاشته است، و لذا اینجا حکم شرعی است.

بنابراین وقتی کلمه «صحیح» را به کار می بریم، در یکجا حکم شرعی است و در جای دیگر حکم شرعی نیست، مثلاً وقتی در معاملات می گوییم معامله با این شرائط صحیح است، در اینجا آیا به این معناست که مأتی به مطابق مأموریه است یا به این معناست که شارع در چنین فرضی حکم به صحت و ترتب اثر می کند؟ مرحوم آخوند می فرمایند صحت در معاملات مثل صحت در عبادات، در مواردی حکم شرعی است، یعنی شارع آن را قرار داده است.

در اینجا اینکه می گوییم در بعضی از موارد عبادات به خاطر این است که در جایی که عبادت واقعا جامع اجزاء باشد دیگر حکم شرعی نیست بلکه مطابقت مأتی به با مأموریه است که عقل آن را به دست می آورد، یعنی عقل حکم می کند به اینکه این عملی که صورت گرفته است با آنچه شارع امر کرده است مطابقت دارد (هو هو)، و ما این هو هو را بالوجدان به دست آورده ایم.

اما آنچه که در جلسه گذشته باقی ماند، صحت در موارد خاص است. در اینجا دوتا مطلب است: 1. صحت در موارد کلی. 2. صحت در موارد جزئی.

فرض کنید یک نفر از شخص مجتهد سؤال می کند اگر عقد بیع چنین و چنان باشد آیا صحیح است؟ در جواب گفته می شود: در فرض سؤال معامله صحیح است (که این بنا شد حکم شرعی باشد).

اما صحت در موارد خارج به چه نحو است، مثلاً این دفترچه را به زید می فروشم، بعد دیگری سؤال می کند آیا این معامله صحیح است؟ یعنی فروش دفتر خاص از فروشنده خاص به خریدار خاص صحیح است؟

در جواب گفته می شود: صحیح است. در اینجا این «صحیح است» (که جواب سؤال جزئی است) آیا حکم شرعی است یا اینکه این معامله صورت گرفته مطابق شریعت است (و مطابق شریعت بودن هم به حکم شارع نیست)؟

بنابراین اگر جامع شرائط است، این مطابق شریعت است و اگر جامع شرائط نباشد فاسد است و لذا این دیگر حکم شرعی نیست. در واقع وجداناً به دست می آوریم که این معامله همه شرائط را دارد، پس این معامله مطابق شریعت است و به همین

خاطر «صحیح است» یعنی جامع شرائط است (چرا که موردها حکم شرعی نیستند).

در مورد عبادات مسأله چگونه خواهد شد؟ مثلاً نماز صبح را خواندیم و إن شاء الله صحیح بوده است، این مورد جزئی است که نماز صبح باشد. در اینجا آیا این نمازی که خواندیم (یعنی عمل خارجی) واجب بود یا این مسقط واجب بود؟ وگرنه واجب همان

عنوان صلاة صبح است که هر مکلفی به عهده اش قرار می گیرد و بعد با یک عمل خارجی آن واجب را اسقاط می کنیم و لذا عند الدقة واجب خود این عمل خارجی نیست بلکه چون نماز صبح بر این عمل خارجی تطبیق می کند به آن واجب می گوئیم و الا عمل خارجی قبل از نیامدن چیزی نیست و بعد از آمدن هم که واجب را اسقاط کرده است، البته بعضی ها می گویند چیزی که مسقط واجب است واجب نیست.

و لذا در اینطور موارد باید بگوئیم واجب دو رکعت نماز کلی است که آن را منطبق بر خارج می کنیم و اگر به خارج هم واجب می گوئیم از باب انتهاست و الا نفس این عمل خاص خارجی واجب نیست و در واقع این ها مسقط واجب اند و در این صورت

صحت هم حکم شرعی نیست بلکه تطابق عمل خارجی بر واجب است. (و لذا کلمه صحیح که بعد از آن فاسد هم می آید، در بعضی موارد حکم شرعی است و در بعضی موارد حکم شرعی نیست و به همین خاطر باید این موارد را از هم جدا کرد).

سؤال: کسی در نماز فراموش می کند سوره حمد را بخواند، می گوئید شارع همین نماز را قبول می کند. در اینجا با اینکه مأتی به با مأموریه مطابق نیست ولی کفایت می کند. حال سؤال این است که آیا در اینجا می توانیم بگوئیم مأتی به با مأموریه مطابق

است منتهی این شخصی که حمد را فراموش کرده است مأمور به حمد نیست و در واقع مأموریه او همین نماز بدون حمد است، لذا مأتی به با مأموریه مطابق است؟

جواب: در بحث دور گذشته ما وارد اصول نشدیم و به فلسفه اصول فقه پرداختیم و در آنجا بحثی را وارد شدیم به اینکه آیا در مثل نسیان یا اضطرار و امثال ذلک می توانیم بگوئیم این حکم اضطراری جانشین حکم واقعی است یا اینکه هر کسی خودش تکلیف دارد؟

مثلاً گفته می شود نماز با تیمم بدل اضطراری نماز با وضوء است و لذا شارع نماز با تیمم را به جای نماز با وضوء قبول کرده است و از آن تعبیر به نماز بدلی می شود.

ما در دور گذشته گفتیم اگر خداوند متعال از اول فرموده باشد کسانی که دسترسی به آب دارند وضوء بگیرند و کسانی که دسترسی به آب ندارند تیمم بگیرند، پس چه کسی گفته است تیمم بدل از وضوء است؟!

اگر بگوئیم تیمم بدل از وضوء است، بعد می خواهید اجزاء آن را با سختی درست کنید. اما اگر بگوئید در اینجا بدل و مبدل نداریم بلکه دو حکم داریم دیگر بحثی نیست. یا مثلاً کسی که ناسی سوره است نماز بدون سوره دارد و کسی که ناکر سوره است نماز با سوره دارد.

ما این مسأله را در دور گذشته بحث کردیم و از جمله کسانی که این دغدغه را دارند مرحوم آیت الله بروجردی (ره) است. إن شاء الله در بحث اجزاء مجدداً این مسأله را بحث خواهیم کرد اما علی الحساب در اینجا ادبیات مشهور را بپذیرید به اینکه

معمولاً وقتی مأموریه را می گویند مرادشان مأموریه کامل است و سایر موارد را ابدال اضطراری در فراموشی، اکراه و تقیه محسوب می کنند.

بیان مسأله: در جلسه گذشته بحث ما در این بود که در عبارت «الفاظ العبادات أسام لخصوص الصحيحة ام الاعم» مراد از «صحيح» چیست؟ در اینجا دوتا تفسیر بیان شده است:

1. مرحوم شیخ انصاری، آخوند، نائینی و بعضی از اساتید دیگر: صحت یعنی تام الاجزاء و الشرائط. و لذا دیگر حکم شرعی نخواهد بود، چون تام الاجزاء و الشرائط یک امر واقعی است، به این بیان که یا عبادتی تام الاجزاء است یا تام الاجزاء نیست.
2. به برخی از اعلام نسبت داده شده است که مراد از صحيح، «ما يترتب عليه الاثر» است و در مقابلش فاسد، یعنی «ما لا يترتب عليه الاثر» است.

در عباداتی که واقعا اجزاء ندارد، مثلا عبادت کسی که در حال غرق شدن است. نماز این شخص رکوع و سجده ندارد و تنها خطور نماز برای او کافی است. لذا صدق تام الاجزاء و الشرائط بر این مورد مشکل می شود.

در اینجا بعضی از اعلام گفتند «تام الاجزاء و الشرائط» در بسائط وارد نمی شود و لذا بهتر است تعبیر به «ما يترتب عليه الاثر» شود، چون نماز این شخص در حال غرق شدن هم دارای اثر معنوی و ظاهری است و دیگر قضاء ندارد. و لذا مثل مرحوم محقق رشتی بیان کردند: أوفق به كلمات اصحاب این است که صحيح را چنین معنا کنیم.

اشکال بر نظر دوم

مثلا مکلف در دوران امر بین اهم و مهم، طرف اهم را ترک می کند و مشغول مهم می شود، مثلا به جای اینکه یک نفر را نجات دهد نماز می خواند. در اینجا این شخص اگر نماز تام الاجزاء و الشرائط بخواند اطلاق صحيح بر نمازش می - شود ولی «لا يترتب عليه الاثر»؛ و لذا بعضی از اعلام می گویند این مهم امر ندارد و حتی نهی دارد و بعداً باید قضاء کند.

یا مثلا طلبکار آمده و مالش را طلب می کند و این شخص مشغول نماز شود، این صحيح است ولی لا يترتب عليه الاثر.

به هر حال منظور روشن است و در مورد «أسامی للصحيح» ترجیح می دهیم که «تام الاجزاء و الشرائط» را بگوییم منتهی در مثل غریق «تام الشرائط» یا به اعتبار غالب می گوییم و لذا ما معتقد هستیم که صحيح به همان معنا باشد که مرحوم شیخ انصاری، آخوند و نائینی دارند.

الحمد لله رب العالمين